



مولانا از دریچه فرهنگ ایران باستان

تألف:

دکتر سهیلا ذوقی



انتشارات سراقاز

مولانا از دریچه فرهنگ ایران باستان

✽ تالیف: دکتر سهیلا ذوقی

✽ ناشر: سرافراز

✽ چاپ و صحافی: سرافراز

✽ تعداد صفحات: ۲۷۴ صفحه

✽ نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

✽ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۸-۱۸۲-۰

✽ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

✽ قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان



کلیه حقوق برای مولف محفوظ است.

سرشناسه

ذوقی، سهیلا ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور

مولانا از دریچه فرهنگ ایران باستان

مشخصات نشر

کرج: سرافراز، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری

۲۷۴ص.

شابک

۹۷۸-۶۰۰-۳۲۸-۱۸۲-۰ :

وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر

یادداشت

این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۳۰۲۶۹

مرکز پخش: نمایشگاه و فروشگاه تخصصی کتاب دانشگاهی خوارزمی

کرج - رجائی شهر - بلوار مؤذن شرقی - روبروی بانک ملی دانشگاه آزاد - پلاک ۳۲

تلفن: ۳۴۴۴۳۶۹۳ - ۳۴۴۵۰۱۵۳ - ۰۴۲۰۸۵۶۳ - ۰۴۲۰۸۵۹۵ - ۳۴۴۲۱۵۹۵ - ۰۲۶

موضوع این کتاب بررسی آثار مولانا از دریچه ی فرهنگ ایران باستان است، که ابتدا به تعریف مختصری از فرهنگ و تمدن ایران کهن پرداخته است.

فرهنگ به مجموعه ی آداب و رسوم، علوم و معارف و هنرهای یک قوم، و در معنای وسیع کلمه به مجموعه ی موارث اجتماعی اطلاق می شود. از آنجا که ادبیات عرفانی مولود تجارب عمیق روحانی است و تغییر و تبدل کمتر در آن راه دارد، در آینه ی این جام جادویی است که فرهنگ ایرانی نقش انسانیت ناب را جلوه گر می سازد، و مولانا نیز به عنوان پرچمدار میدان عرفان و اندیشه مانند دیگر شاعران پارسی گو، واژه و مفاهیمی را برای بیان مضامین خود به کار می برد و به هریک از جنبه های زندگی که می پردازد به نوعی در ناخودآگاه و حافظه ی تاریخی او وجود دارد و هیچ کدام تازه متولد نشده است، بلکه از آبشخور فرهنگ غنی و کهن ایران سرچشمه می گیرد و مولوی آن را با رنگ و بوی عرفان می آمیزد و به شکل زیباترین و ناب ترین اندیشه و سخن، در ادبیات ایران، ماندگار می سازد. این کتاب شامل پنج فصل است. فصل اول که بعد از کلیات و تعاریف آغاز می شود شامل بررسی ادیان ایران باستان و تأثیر آن بر اندیشه ی مولانا است. فصل دوم به آیین مانی و تأثیرپذیری مولانا از اندیشه ی مسانویت می پردازد. در فصل سوم از گاه شماری اسطوره ای آیینی در ایران باستان و نام های ویژه ی ماه در آثار مولانا صحبت شده است. فصل چهارم به جشن ها و شادی های ایران باستان و انعکاس جشن نوروز به عنوان یکی از مهم ترین جشن های ایران باستان در آثار مولانا اشاره کرده است.

فصل پنجم بررسی آموزه های زرتشت در عرفان مولانا را مورد بررسی قرار داده است. ملاک تقسیم بندی در فصل های این کتاب، آن مقدار از فرهنگ باستانی است که در ادبیات منظوم و منثور مولانا راه یافته است. اهداف و اهمیت این اثر بر این است که بتوانیم گذشته ی ناچیزی از ارزش های پر افتخار پیشینیان خود را در آثار سخن سرایان بزرگ ایران زمین (مولانا در کلیه ی آثارش) بیان کنیم و امروزه با تکرار این گذشته ی جاویدان و فرمند برسر خوان گسترده ی فرهنگ جهان بنشینیم و جهان ایرانی را که جهانی فراخ، شگرف و روشن است و در آن ارزشمندترین اندیشه های ایران امروز را می توان یافت، به آیندگان هدیه کنیم.

۱	پیشگفتار.....
۳	مقدمه.....

کلیات و تعاریف

۱۷	تعریف فرهنگ.....
۱۹	فرهنگ و تمدن ایران باستان.....

فصل اول: ادیان ایران باستان و تأثیر آنها بر اندیشه ی مولانا

۲۳	۱-۱. کیش زروانی.....
۲۶	۱-۱-۱. بن ماه های تفکر زروانی در اندیشه ی مولانا.....
۴۰	۱-۲. آیین میترا یا مهرپرستی.....
۴۱	۱-۲-۱. رابطه ی خورشید با مهر و تداوم مهرگرایی یا خورشید نیایش در فرهنگ ایران.....
۴۴	۱-۲-۲. نگاهی گذرا به تأثیر آیین مهر در اندیشه ی مولانا.....
۵۹	۱-۲-۳. حضور خورشید (= مهر = شمس) و صورت های مختلف آن در آثار منظوم مولانا.....
۶۷	۱-۳. مزدیسنا آیین رسمی ایران.....
۷۰	۱-۳-۱. زرتشت مؤسس مزدیسنا.....
۷۱	۱-۳-۱-۱. جهان بینی زرتشت.....
۷۲	۱-۳-۱-۲. میزان تأثیر پذیری مولانا از اندیشه های زرتشت.....
۷۹	۱-۳-۲. موبدان.....
۸۱	۱-۳-۲-۱. مغ (موبد) در آثار مولانا.....
۸۶	۱-۳-۳. دوگانگی (ثنویت).....
۸۸	۱-۳-۳-۱. اهورامزدا.....
۹۰	۱-۳-۳-۲. اهریمن.....
۹۱	۱-۳-۳-۳. انعکاس اندیشه ثنویت (اضداد) در اندیشه ی مولانا.....

۹۹	۴-۱. امشه سپننه‌ها، پسران و دختران خدا.....
۱۰۰	۱-۴-۱. امشاسپندان یا فرشتگان مقرب درگاه اهورامزدا و چگونگی انعکاس آن در آثار مولانا.....
۱۰۴	۵-۱. ایزدان شایسته ی نیایش.....
۱۰۵	۱-۵-۱. ایزد در آثار مولانا.....
۱۰۷	۱-۵-۱-۱. ایزد ناهید (آناهیتا).....
۱۰۷	۱-۵-۱-۱-۱. ایزد ناهید (= زهره) در شعر مولوی.....
۱۰۹	۱-۵-۱-۲. ایزد بهرام.....
۱۰۹	۱-۵-۱-۲-۱. ایزد بهرام (= مریخ) در شعر مولوی.....
۱۱۱	۶-۱. دیوان.....
۱۱۱	۱-۶-۱. دیو در آثار مولانا.....
۱۲۲	۷-۱. پری (پنیری، پنیریکا).....
۱۲۲	۱-۷-۱. پری در شعر مولانا.....
۱۳۰	۸-۱. یکتاپرستی در آیین مزدیسنا و چگونگی بازتاب آن در اندیشه ی مولانا.....
۱۳۲	۹-۱. جایگاه آتش در آیین زرتشت.....
۱۳۳	۱-۹-۱. آتش از مشترکات عرفان زرتشت و عرفان مولانا.....
۱۳۷	۱۰-۱. فره ی ایزدی.....
۱۳۸	۱-۱۰-۱. درنگی بر واژه ی فرّ در آثار مولانا.....

فصل دوم: مانی و تأثیر پذیری مولانا از اندیشه ی او

۱۴۳	۱-۲. مانی و آیین او.....
۱۴۴	۱-۱-۲. تعلیمات مانی و ارژنگ او.....
۱۴۶	۲-۱-۲. نگاهی گذرا به میزان تأثیرپذیری مولانا از عقاید مانوی.....

فصل سوم: گاه شماری اسطوره ای آیینی در ایران باستان

۱۵۱	۱-۳. گاه شماری.....
-----	---------------------

۱۵۲	 ۲-۳. گاه شماری در ایران باستان
۱۵۳	 ۳-۳. تعریف برج و دایرة البروج
۱۵۳	 ۴-۳. نام‌های ویژه ی ماههای سال
۱۵۸	 ۱-۴-۳. نام‌های ویژه ی ماه در آثار مولانا

فصل چهارم: جشن ها و شادی های ایران باستان

۱۶۱	 ۱-۴. ریشه یابی جشن و باده خواری و خوش باشی جزیی از آیین آن
۱۶۲	 ۱-۴-۱. شادی و خوش باشی در آثار مولانا
۱۶۷	 ۲-۴. انعکاس جشن و شادکامی ایران باستان در عرفان مولانا
۱۷۴	 ۳-۴. جشن نوروز یکی از مهم ترین جشن های ایران باستان
۱۷۵	 ۱-۳-۴. انعکاس جشن نوروز در آثار مولانا

فصل پنجم: بررسی آموزه های زرتشت در عرفان مولانا

۱۷۹	 ۱-۵. ریشه های عرفانی در اساطیر ایرانی
۱۷۹	 ۱-۱-۵. تعریف عرفان
۱۸۱	 ۲-۱-۵. تعریف اسطوره
۱۸۲	 ۳-۱-۵. عرفان و اسطوره دو روی یک سکه
۱۸۸	 ۲-۵. عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا
۱۸۸	 ۱-۲-۵. زرتشت و مبانی عرفان زرتشتی
۱۹۱	 ۲-۲-۵. جایگاه مولانا در عرفان قرن هفتم
۱۹۲	 ۳-۲-۵. مشترکات عرفان زرتشت و عرفان مولانا
۲۰۳	 ۳-۵. زیبایی شناسی از مشترکات عرفان زرتشت و مولانا
۲۰۳	 ۱-۳-۵. تعریف زیبایی و نگاهی به زیبایی شناسی در ایران باستان و آیین زرتشت
۲۰۵	 ۲-۳-۵. زیبایی پرستی در عرفان اسلامی و رابطه ی آن با عرفان پیش از اسلام
۲۰۷	 ۳-۳-۵. زیبایی پرستی در عرفان مولانا و رابطه ی آن با عرفان زرتشتی
۲۱۳	 ۴-۵. عالم صغیر و کبیر در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا
۲۱۳	 ۱-۴-۵. تعریف عالم صغیر
۲۱۴	 ۲-۴-۵. تعریف عالم کبیر

۲۱۴	 پیشینه ی تاریخی نظریه ی عالم صغیر و کبیر
۲۱۴	 ۱-۳-۴-۵. نظریه ی یونان قدیم
	 ۲-۳-۴-۵. نظریه ی ایران باستان (آیین زرتشت) و مشترکات آن با دیدگاه اسلام
۲۱۵	 (عرفان مولانا)
۲۲۵	 ۵-۵. وحدت وجود در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا
۲۲۵	 ۱-۵-۵. تعریف وحدت وجود
۲۲۸	 ۲-۵-۵. وحدت وجود از مشترکات عرفان زرتشت و مولانا
۲۴۳	 ۶-۵. انسان کامل در عرفان زرتشت و مشترکات آن با عرفان مولانا
۲۴۴	 ۱-۶-۵. تعریف انسان کامل
۲۴۵	 ۲-۶-۵. انسان کامل در آیین زرتشت
۲۴۵	 ۳-۶-۵. ویژگیهای انسان کامل در عرفان زرتشت و عرفان مولانا
۲۴۵	 ۱-۳-۶-۵. قرب به اهورامزدا
۲۴۷	 ۲-۳-۶-۵. پیروی از اَشَا یا راستی
۲۴۸	 ۳-۳-۶-۵. منش نیک
۲۵۱	 ۴-۳-۶-۵. برخورداری از دانش لدائی
۲۵۱	 ۵-۳-۶-۵. ارشاد و نیاز به سالک و مرشد
۲۵۳	 ۴-۶-۵. زرتشت نمونه ی انسان کامل در آیین زرتشت
۲۵۵	 ۵-۶-۵. انسان کامل از دیدگاه مولوی
۲۶۱	 پایان سخن
۲۶۳	 منابع

فرهنگ به مجموعه‌ی آداب و رسوم، علوم و معارف و هنرهای یک قوم، و در معنای وسیع کلمه به مجموعه‌ی موارث اجتماعی اطلاق می‌شود. ردپای فرهنگ و تمدن ایران باستان را نه تنها در نامه‌ی ورجاوند و بی‌مانند فرهنگ ایران، شاهنامه می‌توان یافت بلکه آن را در آثار شاعران پارسی‌گو در واژه و مفهومی که برای القای مضامین خود به کار می‌برند می‌توان مشاهده کرد که هر یک به نوعی در ناخودآگاه جمعی و حافظه‌ی تاریخی شاعران وجود داشته و هیچ یک تازه مولود نشده است، بلکه راه چندین هزار ساله را پیموده و از ریشه و بن سرزمین کهنسال سر برزده است. از تمام آنچه فرهنگ گذشته‌ی ایران به دنیا هدیه کرده، شاید به جرأت بتوان گفت ادبیات عرفانی آن جذابیت و دلپذیری خاصی دارد. ادبیات عرفانی محکم‌ترین حلقه‌ی پیوندی است که فرهنگ ایران را با آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی است ارتباط می‌دهد. ادبیات عرفانی مولود تجارب عمیق روحانی است و تغییر و تبدل کمتر در آن راه دارد. در آینه‌ی این جام جادویی است که فرهنگ ایرانی نقش انسانیت ناب را جلوه‌گر می‌سازد. از این رو عجیب نیست که لطایف ادب و ذوق پنهانی وسیع قلمرو انسانیت در آن پرتو بیفکنند. به عنوان مثال در نگرشی به «چگونگی آفرینش انسان» با نگاهی به مثنوی معنوی و سایر آثار مولانا که به نوعی تمامی آنها متون کهن عرفانی به شمار می‌روند در می‌یابیم که مولانا با اینکه مأخذ خود را آشکارا بیان نمی‌کند و نمی‌گوید که اندیشه‌اش را از کجا گرفته، اما می‌دانیم که سخن او درباره‌ی آفرینش انسان و مراتب خلقت، ریشه در ایران باستان و ادب مزدیسنايي دارد. آنجا که مولوی در دفتر سوم مثنوی می‌گوید: «از حمادی مردم و نامی شدم / و از نما مردم به حیوان برزدم» (د/بیت ۳۹۰۱) یک مقدار رنگ عارفانه به سخنش می‌دهد و نمی‌شود آن را دقیقاً با اندیشه‌های ایرانی منطبق کرد. و با آنجا که مولوی به نیرویی که در ورای هستی است اشاره می‌کند و می‌گوید: «می‌کشید آن خالقی که دانیش» (د/بیت ۳۶۴۷) این نیرو همان «فروهر» است فروهرها نیرویی ازلی و ابدی اند که وجود داشته و خواهند داشت. این نیرو را مولانا «نیروی کشنده» می‌نامد. بر این اساس می‌توان چنین قضاوت کرد که مولوی اندیشه‌ی ایرانی را مورد مطالعه قرار داده است اگر غیر از این بود نمی‌توانست مثنوی، کلیات شمس، فیه مافیه و سایر آثار ارزنده‌اش را خلق کند. مگر می‌شود انسان متفکری مثل مولانا از گذشته و پیشینه‌ی خود بی‌خبر باشد. لذا در این پژوهش سعی

بر این است که انعکاس بخشی از فرهنگ و تمدن پربار و غنی ایران باستان در آثار مولانا بررسی گردد تا دریچه ای که نشان دهنده ی بخش کوچکی از فرهنگ گسترده ی ایرانیان است، به روی فرزندان این مرز و بوم گشوده شود. ملاک تقسیم بندی در فصلهای این کتاب، آن مقدار از فرهنگ باستانی است که در ادبیات منظوم و منثور مولانا راه یافته است.

www.ketab.ir

اقوام ایرانی صاحب یکی از پربافتنه‌ترین و درخشان‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های تاریخ بشری‌اند و تأثیرات شگرفی در فرهنگ‌های ملل و نژادهای مختلف از ترک، روم، یونان و عرب ... گذارده است. سرزمین ایران بنا به موقعیت و شرایط اقلیمی خاص خود، همیشه پلی بین شرق و غرب بوده و نیز دارای آب و هوای متنوع است، اما جالب است که با این خصوصیت ویژه، باز در این سرزمین، فرهنگ و آرمانهای هماهنگ وجود دارد. خصوصیت دیگر اینکه هر ملتی با هر زبانی وارد این خاک گردید، رنگ و بوی ایرانی به خود گرفت. در آن زمان‌ها که بسیاری از جوامع بشری در آتش چهل و بت‌پرستی می‌سوختند در ایران پیامبری مصلح به نام زرتشت ظهور کرد و دین خود را با شعار پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک برای مردم آورد و تبلیغ کرد و تا مدت‌ها این دین در ایران بود تا آنجا که دین مقدس و متعالی اسلام به وسیله ی پیامبر اکرم(ص) و منجی و معلم بزرگ بشریت آورده شد. ملت ایران با سرمایه عظیم دین مقدس اسلام و با پشتوانه ی فرهنگی قوی، تفکرات و اعتقادات خود را تزکیه و اعتلاء بخشید و پی برد که چه بسیار کاستی‌ها وجود داشته است.

بعضی از نویسندگان و سخنوران و اندیشه‌مندان مسلمان ایرانی، از افکار و اصطلاحات گویندگان و دانشمندان دینی زرتشتی پیش از اسلام، میراث‌هایی به یادگار برده‌اند و عرق حماسه‌های ملی در وجود آنان بوده است. برای نمونه حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران را که وجودش سرشار از غرور و افتخار ملی کهن بود، می‌توان پرچم دار فرهنگ ایرانی دانست. او آیندگان را سفارش می‌کند که کودکان و جوانان را با نیروی خرد، دانش و فرهنگ پرورش دهند، زیرا کشور را انسان‌های بی‌خرد، بی‌فرهنگ و بی‌دانش نمی‌توانند نیک هدایت کنند.

که گیتی به ندادن نباید سپرد
ز کردار گیتی مگیرید یاد...
به بد در جهان تا توانی مکوش
ن ندارد هنر شاه بی‌دادگر...
که فرهنگ بهتر بود گر گهر

سپردن به فرهنگ فرزند خرد
جز از نیک نامی و فرهنگ و داد
دلت زنده باشد به فرهنگ و هوش
منش هست و فرهنگ و رای و هنر
ز دانا پرسید پس دادگر

تأثیر فرهنگ و آیین ایران باستان در سراسر ادبیات هزار ساله ی فارسی چه نظم و چه نثر هویداست. زیرا اقلیم و نژاد و زبان ما همان است که در چند هزار سال پیش بود، با این تفاوت که سرزمین کنونی ما پاره‌ای است از این سرزمین بزرگ، و در استیلای بیگانگان، نژاد غیرآریایی به این دیار راه یافت، و زبان ما مانند همه ی زبان‌های زنده ی روی زمین، در گردش طولانی خود تغییری یافت و از فرس هخامنشی به هیأت فارسی درآمد. آنچه اکنون در این مرز و بوم داریم هیچ یک نوزاد نیست. اگر ما به هر یک از شئون ملی خود بپردازیم می‌بینیم راه چندین هزار ساله سپرده و از ریشه و بن بسیار کهنسال سرزده است.

نکته ی مهم قابل توجهی که وجود دارد رویکرد روانشناختی است، به این مفهوم که تمام گذشته ی یک ملتی به صورت آرکی تایپ ها (Archetypes) که به معنی کهن الگوهای کهن و تصاویر و افکار غریزی است در ناخودآگاه جمعی مشترک انسان ها وجود دارد.

یونگ روانشناس معروف بر خلاف استادش فروید-که فقط به خودآگاه فردی اعتقاد داشت- به دو گونه ناخودآگاه معتقد بود: فردی و جمعی، او ناخودآگاه جمعی را ذخیره ای از تجارب پیوسته و مکرر انسان های گذشته و زندگی نیاکان ما می دانست و معتقد بود ناخودآگاه جمعی میراثی است از زندگی تاریخی گذشته، از نیاکان و حتی از دورانی که بشر در مراحل حیوانی می‌زیست و از این رو به خاطره ی ناخودآگاه نژادی می‌رسد، و بدین ترتیب هنر و ادبیات از طریق آرکی تایپ ها (صورت های اساطیری، کهن الگوها) به تاریخ قدیم همه ی افراد بشر می‌پیوندد و هر خواننده به نوعی خود را ناخودآگاه در آن باز می‌یابد. همه ی مردم در ناخودآگاه سهیم اند.^۱

بنابراین این ناخودآگاه در میان ملل مختلف مشترک است و محتویات خود را در هنر، ادبیات، رؤیاها، خیال پردازی و توهمات و... به ما نشان می‌دهد. الگوها و اشکالی که از زمان های کهن در دوران بشر وجود دارد و رفتار ها و کردارهای او را تحت نفوذ و تسلط و کنترل خود قرار می‌دهد. این صور هورقلیایی، تصاویر یا الگوهای معنایی هستند که مکرر در تاریخ ادبیات، مذهب، فولکلور و انواع هنرها رخ می‌نمایند. به همین دلیل است که با کمی دقت در داستان ها، افسانه ها و اسطوره های ملل مختلف متوجه می‌شویم این آثار به جا مانده از زمینه و اصلی واحد نشأت گرفته اند که همان ناخودآگاه مشترک است. مثلاً در اساطیر ایران،

یونان و آلمان روپین تنی و شخصی که میرا نیست یعنی اسفندیار، آشیل و زیگفرید را داریم که هر سه شباهت زیادی با هم دارند.

طرح‌ها و نقش‌هایی که در اساطیر کهن جهان پی در پی تکرار می‌شوند، در درون ما نیز خفته‌اند، و گاهی هم در لحظه‌یی سر بر می‌آورند و قصه‌ی خود را به زبان رمز و تمثیل می‌سرایند و ما نیز از شگفتی‌های آنان در حیرت می‌مانیم و چه بسا از درکشان غافلیم. این تصاویر تمثیلی خفته در درون، همان چشمه‌ی اساطیر است که رود صور از آن جدا می‌شود، و این رودی است که امروز را به دیروز و دیروز را به امروز پیوند می‌دهد. بنابراین کهن‌الگوها پدیده‌های آشکار و ملموسی نیستند، بلکه از دیرباز در ژرفای حافظه‌ی فرهنگی و روان همگانی یک جامعه وجود داشته و گاهگاه سر بر می‌آورد. چیزی که می‌توان آن را «خویش‌شن خویش» و ضمیر ناخودآگاه جامعه دانست، به گونه‌ی میراث همگانی، در نهاد همه‌ی جوامع وجود دارد. مانند داستان سیاوش و ابراهیم در آتش، که کمابیش همگون است. یا اینکه در شاهنامه و اودیسه به تازدی‌های همانندی بر می‌خوریم، از این نکته بر می‌آید که همه‌ی آنها از «صور ازلی» موجود در حافظه‌ی همگانی ملت‌ها مایه گرفته، در زمانهای گوناگون به بیرون تراویده و هیچ یک نه از دیگری ربوده و نه تقلید شده است.

از آنجا که آثار هنری و به ویژه عرفانی با ناخودآگاه در ارتباط هستند، بنابراین این آثار جایگاه مناسبی برای تجلی کهن‌الگوها می‌باشند.

عرفان و شناخت بنیاد هستی در شکل‌گیری و گسترش اندیشه‌ی ایرانی از آغاز تا به امروز نقشی کلیدی و محوری ایفا نموده است و به جرأت می‌توان گفت، راز جاودانگی و مانایی فرهنگ ایران به شمار می‌رود. سند این ادعا مدارکی است که از عهد باستانی ایران به جای مانده است مهم‌تر از همه کتاب اوستاست و خصوصاً بخشی از آن را که به نام «تصوص عتیق اوستایی» می‌خوانیم و شامل گاهان زرتشت و یسن‌ها و برخی اذکار زرتشتی است. اهمیت این کلام قدیم از آنجاست که معارف ژرفی در طی حروف آن به ودیعه نهاده شده است. این معارف که در عهد تفکر اسلامی مورد توجه و استقبال فیلسوف بزرگ اشراقی شهاب‌الدین یحیی سهروردی واقع شد از رنگ و بوی ویژه‌ای برخوردار است و بدیهی است که جستجوگران جاویدان خرد از این گل پر طراوت معنوی که ثمره‌ی شهود و کشف فرزنانگان قدیم ایران است صرف نظر نتوانند کرد. این موضوع در اندیشه‌ی عارفان مسلمان نیز نمود فراوانی یافته است.

مولوی مانند دیگر شاعران این سرزمین کهن از افکار و اندیشه‌ی ایران باستان تأثیر پذیرفته و به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در آثار خود از این افکار بهره جسته است. آثار مولانا بیشتر عرفانی است. برای نمونه مولانا مثنوی را در شرایط کاملاً منطبق با رؤیا سروده است و از

آنجا که کهن الگوها به شیوه ای نمادین در رؤیا و اسطوره خود را نشان می دهند، بنابراین این اثر به عنوان یک اثر هنری با زمینه ای عرفانی شامل یافته های ملل گذشته (ایرانیان باستان) است. غزلیات مولانا نیز مجلای ضمیر ناخودآگاه اوست به طوری که در هنگام سرودن، در چنان حالت شور انگیزی قرار می گیرد که گویی برای مدت زمانی جسم خاکی وی را ترک می گوید و در عالم مثال با عالم ارواح و فرشتگان دمخور و آشنا می شود و می تواند از غیبات جهان جان خبر بیاورد. به همین جهت تحلیل و بررسی غزل های مولانا نیز می تواند ما را با بسیاری از نخستینه های پنهان و مکتوم بشری آشنا سازد. روح پر عظمت مولانا که در اثر ریاضت بسیار تعالی یافته است، همچون پیامبران لبریز از حقایق اصلی و اساسی حیات انسانی است، انسانی که خود پاره می جدا افتاده ی حقیقت اولی است. در مجموعه ی غزل های مولانا نیز می توان انواع کشف و شهود مردمان گذشته ی ایران زمین را یافت. وجود سمبل های کهن الگویی نور و خورشید و آسمان و جهان و چرخ و... نمونه هایی از این قبیل هستند.

به عنوان مثال، مولوی در کتاب مثنوی معنوی معادلی که برای قَرَوهر^۱ این نیروی ازلی و ابدی مطرح می کند «نفس» یا «خودی» است. همان نفس آسمانی یا من ملکوتی که تنها بر نفوسی ظاهر می گردد که در هستی زمینی خود، حکمت ورزیده باشند. به روایت بندهش، اهورامزدا در نور مطلق و نیکی و فرهی غوطه ور بود. در جهان بالاروشنایی و در پایین عالم ظلمت و تاریکی قرار داشت. اهورامزدا نخست به آفرینش جهان مینوی اقدام کرد. در این جهان از گوشت و پوست و استخوان و جسم و تن اثری نبود، هر چه وجود داشت صور روحانی همه ی موجودات بعدی بود و این صور همه روح و اندیشه و جز آن نه.

جهان مینو سه هزار سال همچنان وجود داشت. نگاه اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی را شکل دهد. پس با فروهرها یا صور و اشکال مینوی و روحانی آدم ها و تمام موجودات نیک از جماد و نبات و حیوان، گفتگو کرد که مایلند به قالب ماده درآمده و در جهان خاکی برای

۱. فرور، فروشی، روح نخستین، مثال موجودات در عالم مینوی، مثال و نماینده ی جاودانی موجودات در عالم مینوی، فرشته ی نگهبان، فروهر یکی از نیروهای ینجگانه است که انسان زنده را به وجود می آورد. «فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از به دنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره به عالم بالا، همانجایی که فرود آمده صعود می کند. کلیه ی موجودات اهورا، دارای چنین نیرویی هستند که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها به سوی زمین فرستاده شده است. فنا و زوال جهان مادی را در این قوه ی جاودانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی به ودیعه گذاشته شده راهی نیست و جرم و خطای بندگان نیز هامن او را آلوده نتواند کرد و به همان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساحت پروردگار به سر می برد (فره وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۹۸)

پیروزی بر ظلمت و اهریمن زندگی کنند، و آنان که آگاه بودند پیروزی با آنهاست، قبول کردند. پس اهورامزدا از آن صور معنوی موجودات مادی را آفرید و به همین دلیل است که در آغاز، صورت و شکل اصلی مینوی و غیرمادی هر چیزی در جهان بالا وجود داشته است و آنچه که در قالب درآمده از روی آن صور اصلی بوده است. پس صورت معنوی و مجرد که روح می باشد، در جسم داخل می شود و در این حالت هر کسی مرکب از دو جز است: روح یا جزء ایزدی وی و جسم که فناپذیر و در معرض تغییرات واقع می شود. و بعد از انقضای جسم دگر باره به عالم مینوی منتقل می شود. افلاطون می گوید: «روح انسان پیش از حلول در بدن و ورود به دنیای مجازی، در عالم مجردات و معقولات بوده و حقایق را درک کرده [است]»^۱ بعضی از صوفیان تحت تأثیر این دیدگاه قرار گرفته، با تمسک به حدیث: «ان الله تعالی - خلق الارواح قبل الاجساد» خدای تعالی روح ها را پیش از جسدها آفرید.^۲ به آن صیغه ی دینی داده اند. تمثیلی از مولانا بیانگر همان اندیشه هاست.

می دود بر خاک پرآن مرغ و ش	مرغ بر بالا پران و سایه اش
می دود چندانک بی مایه شود	ایلهی صیاد آن سایه شود
بی خبر کی اصل آن سایه کجاست	بی خبر کان عکس آن مرغ هواست
ترکش خالی شود از جست و جو	تیر اندازد به سوی سایه او
از دویدن در شکار سایه تفت	ترکش عمرش تهی شد عمر رفت
مرده ی این عالم و زنده ی خدا	سایه ی یزدان بود بنده ی خدا
تا رهی در دامن آخر زمان	دامن او گیر زوتر بی گمان
کو دلیل نور خورشید خداست	کیف مدالظل نقش اولیاست

(مثنوی/۱۵/ ابیات ۴۲۴-۴۱۷)

فروهرها، که به عنوان یکی از قوای باطنی انسان که پیش از به دنیا آمدن انسان وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره به عالم بالا- یعنی از همان جایی که فرود آمده- بازگشت می کند، نزول مرتبه ی عقل اول را تا حد نفوس ناطقه ی انسانی و اسارت در قلعه ی بدن و بازگشت به اصل پس از ویرانی این قلعه، به زبانی دیگر باز می گوید. مشورت اهورامزدا با فروهرها، قبل از خلقت انسان و ترکیب جهان مادی در عالم بالا، و مختار گذاشتن آن ها در جاویدان ماندن در عالم مینوی یا فرود آمدن به قالب جسمانی، و جنگ با جنود اهریمن، و

^۱ فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، ص ۱۳۰

^۲ هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۸۵

پذیرفتن فروهرها این نزول مرتبه را برای ستیز با بدی، جنبه ای دیگر از شباهت نفس ناطقه ی انسانی را، در شرایط زندان تن و درگیری با نفس حیوانی و قوای آن - برای عروج به عالم حقیقت و بازگشت به اصل - با فروهر زردشتی نشان می دهد. اینکه فروهرها خود این سرنوشت را می پذیرند، یادآور آیه ی ۷۲ از سوره ی احزاب در قرآن کریم است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۱

در رابطه با مطلب ذکر شده ی بالا، می توان شواهد بسیاری از اشعار مولوی گرد آورد و در اینجا به غزلی از او بسنده می کنیم:

باز آمدم باز آمدم از پیش آن یار آمدم
شاد آمدم شاد آمدم از جمله آزاد آمدم
آنجا روم آنجا روم بالا بدم بالا روم
من مرغ لاهوتی بدم دیدی که ناسوتی شدم
من نور پاکم ای پسر نه مشیت خاکم مختصر
ما را به چشم سر مبین ما را به چشم دل ببین
از چار مادر برترم و ز هفت ابا نیر هم
یارم به بازار آمدست چالاک و هوشیار آمدست
ای شمس تبریزی نظر در کل عالم کی کنی
در من نگر در من نگر بهر تو غمخوار آمدم
چندین هزاران سال شد تا من به گفتار آمدم
بازم رهان بازم رهان کاینجا یزینهار آمدم
دامش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم
آخر صدف من نیستم من در شهوار آمدم
آنجا بیا ما را ببین کاینجا سبکبار آمدم
من گوهر کانی بدم کاینجا بدیدار آمدم
ورنه بیازارم چه کار ویرا طلب کار آمدم
کندر بیایان فنا جان و دل افگار آمدم
(کلیات شمس / ص ۵۳۹-۵۳۸)

و یا از آنجا که نظام اخلاقی و منش پارسایی که یکی از درست ترین و استوارترین نظام های اخلاقی و منش جهان است، بر پایه ی فلسفه و آرمائی ژرف استوار است و آن پایه ی «امشاسپندان» است. یعنی مقدسان یا سود رسان های جاویدان، مراحل هفت گانه ای که در ادب عرفانی و معنوی انسان با عبارت هفت شهر عشق و هفت مرحله ی سلوک منظور می شود، ریشه ی اصلی آن بر پایه ی هفت امشاسپندان یا همان هفت مرحله ی تکامل انسان استوار است. امشاسپندان، شش ایزدی هستند که به همراه اهورامزدا، هفت امشاسپندان به شمار می روند و زرتشت آنها را شهود نموده و همان اسماء و صفات الهی می باشند که از طریق توسل به آنها می توان به سوی حقیقت راه یافت. آنها واسطه ی فیض بین جهان مادی و خداوند هستند و از انوار حق به شمار می آیند، شامل مجرداتی می شوند که از صفات اهورامزدا

^۱ بورهامداریان، تقی، رموزداستان های رمزی در ادب فارسی، ص ۳۷۷

می‌باشند. وهومن (بهمن)، آشه وهیسته (اردی بهشت)، خستروئیریه (شهریور)، سپندارمذ (اسفند)، هُنوروات (خرداد)، و امرتات (امرداد) که شش جاودان مقدس یا بی مرگان پاک هستند.

در ایران باستان آفرینش چند مرحله ای دانسته شده، به طوری که ابتدا امشاسپندان و موجودات میتوی یا به عرصه ی وجود گذاشته، ولی بعد از سیر نزولی، بالاخره دوباره به سوی حق برمی گردند و این، چرخه ی آمد و رفت و یا همان قوس صعود و نزول است. از کجا آمدن و به کجا رفتن، همیشه اندیشه ی آدمی را به خود مشغول داشته، ماجرای بازگشت به اصل وجود در عرفان مولانا بسیار زیبا جلوه می کند.

انجا که می گوید:

هر کسی دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مثنوی/ ۱۵/ بیت ۴)

و نیز:

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست
(همان/ ۶۵/ بیت ۳۶۷۳)

و یا به قول شمس الدین محمد لاهیجی که می گوید:

به اصل خویش راجع گشت اشیا همه یک چیز شد پنهان و پیدا
(شرح گلشن راز/ ص ۱۵)

پیوستن به معبود و معشوق ازلی، ریاضت ها و جهاد با نفس دیو صفت و سرکش را می طلبد که همین موضوع پای پیوند حماسه را با عرفان در اندیشه ی اقیانوس گونه ی جلال الدین بلخی باز می کند، چه در آثار این شاعر عارف، آن صلابت و استواری غیرقابل توصیف و بیان در حماسه، با استعارات و کنایات عرفانی به هم آمیخته و حماسه ی آرمانی انسان را با روح بلند عرفانی پدید آورده است. چنان که می توان گفت کلمات: قفل، زندان، شکستن، چنگال، شمشیر، برکندن، ستون، کیوان و... از الفاظی است پر طنین که در انگیزختن معانی حماسی قدرت و نقشی دارد بس شکوهمند.

مولانا این واژگان را در کنار کلماتی چون: عید نو، چرخ مردم خوار، هفت اختر، و کلمات عناصر اربعه: آب، باد، خاک، آتش، و نیز واژگانی چون سلطان، بیخ، اصل، باده و لآبالی به گونه ای نشاندۀ است که روح حماسه، سایه بر پیکر کلمات عرفانی افکنده و این کلمات با همه ی خشونت و صلابتی که در آفرینش موسیقی حماسی دارند و پذیرای آن آهنگ نتوانند بود، باز به مدد ریاضات، با لطف معانی قرآنی جلوه ی تفکر عرفانی یافته اند:

بازآمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم
 هفت اختر بی آب را کین خاکیان را می خورند
 ...چرخ از نگرده گرد دل از بیخ و اصلش برکنم
 ...از شمس تبریزی اگر باده رسد مستم کند

(کلیات شمس/ص ۵۳۳-۵۳۲)

در تنگنای پیوند این روح حماسی با عرفان در قالب حرف و صوت و لفظ و معنی و شکستن ستون کیوان، جان مولانا چنان از عشق محبوب لبریز می شود که از ثری به فراخنای ثرتا پرواز می گیرد؛ و مجذوبانه، سفری دراز آهنگ را بر اوج افلاک، بال معنی می گشاید، و در مخاطبه، کوه هستی خویش را نهیب می زند که از پیش راه او به کنار رود. چه رهرو کوه قاف است و راهی سرزمین دست نایافتنی عنقا، و مرد میدان «ناکجا آباد»:

ما ز بالا ایم و بالا می رویم
 ...قل تعالوا آیتست از جذب حق
 لا جرم فوق ثریا می رویم
 ...اختر ما نیست در دور قمر
 ما به کوه قاف و عنقا می رویم
 ...ای گه هستی مباره را میهد

(همان/ص ۶۳۳)

و یا آنجا که هر شب زهره و ناهید، دست افشان ترانه های افلاکی مولانا می شدند و پدر پیر فلک، چنگ نواز لحظه لحظه ی سماعش می گردید، مولانا گاهی به «عرش» و گاهی به «فرش» گام می نهاد و عشق، او را از صوفی بودن به عاشق بودن تغییر می داد:

با قدسیان آسمان من هر شیئی یا هو ز من
 صوفی دم از آلا زند من دم ز آلا هو ز من
 باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من
 نیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو ز من
 ای ساریان ای ساریان من مرد رهزن نیستم
 من پهلوان عالمم شمشیر روبرو ز من
 ای باغبان ای باغبان بر من چرا در بسته ای
 بگشا در این باغ را تا سبب و شفتالو ز من

آری، تار حماسه و پود عرفان، در بافت شعر مولانا آن گونه انسجام پذیرفته که صلابت و هیمنه و شوکت حماسه، با سازندگی و تسلیم و رضا و تهوّر و بالندگی و کشف و شهود عرفان، پیوند خورده و موسیقی حماسه، آهنگی تازه ساز کرده و الفاظ حماسی در آن نقشی نوی یافته

۱. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، گزیده ی غزلیات شمس تبریزی، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، غزل عرص

است و لطیفه‌ی وصف ناپذیر عرفان رنگ اندیشه‌ی هر شاعر و سخنوری را در کالبد اثرش نمودار ساخته و حریم ظرف و مظلوف یعنی وزن و معنی را در هم شکسته است.

در اندیشه‌ی حماسی و عرفانی، تمام کاینات بر محور وجود انسان می‌چرخد، و نوعی انسان سالاری مطرح می‌شود، هست‌ها و نیست‌ها به او باز می‌گردد. در حماسه، انسان، اسطوره می‌شود و در عرفان خلیفه الله: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^۱ انسان اسطوره‌ای هم، سماعی عارفانه را از سر می‌گذرانیده است؛ لیک نه به شیوه‌ای برساخته و به یاری ترانه و نی و دف؛ که با روش و هنجارهای یکسر طبیعی، او هر دم با آواز کاینات و موسیقی افلاک، در پایکوبی و دست افشانی بوده است و با گوشی پاک و نیالوده از ناپاکی‌ها، به روشنی و اشکارا، موسیقی افلاک و آواز کاینات را می‌شنیده است. موسیقی و آوازی که همچنان در هستی روان است؛ لیک گوش‌های ما توان شنیدن آن نغمه‌ها را ندارد:

نشنود آن نغمه‌ها را گوش حس / کز ستمها گوش حس باشد تجس

(مثنوی/۱۵/بیت ۱۹۲۰)

حکیم ابوالقاسم فردوسی احیاکننده‌ی انسانی است آرمانی، که تفکرش ریشه در ایران باستان دارد و مولوی، از یک سو مجذوب زیبایی روحانی است و از سوی دیگر بازتاب اندیشه‌ی حکیم فردوسی در نمایاندن انسان آرمانی و کامل، و نماد مردی و مردمی و جهانیانی، و آن جا که در مقام حیرت است در عین دانایی است. کوتاه سخن آن که خزانه‌ی دریای ذهن موج انگیز این اندیشمند، ذخیره‌ی حیرت‌آوری از معانی حماسی و عرفانی را در کلام معجزه‌آسا بر تخت افلاک نشانده است. طنین عرفان و معنویت همراه حماسه‌ی بی‌که ریشه در جهاد اکبر دارد در کلام آسمانی او جوش می‌زند، چه حکیم فردوسی در سراغاز شاهنامه‌ی کبیر انگشت دقت بر مرکز انسانیت انسان-جان و خرد- که مدار همه‌ی معارف بشری است نهاده و عارفانه فرموده است:

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه‌سر نگذرد

(شاهنامه/ج ۱/ص ۱)

بیت ناظر است به این سخن از نهج البلاغه (علی (ع) که می‌فرمایند: «الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ

الْهَمُّ...»^۲

^۱ و آن گاه بر آدمیان نعمت ارزانی شد که برودگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد... (سوره‌ی

بقره/آیه‌ی ۳۰)

^۲ خدایی که بای اندیشه‌ی تیزگام در راه شناسایی او لنگ است. ر. ک. نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، ص ۲

حماسه ی حکیم فردوسی، سخنی است دل انگیز و افتخار آمیز، نمایانگر روح و فکر مردمی نژاده در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان، به همین دلیل رستمی که حکیم فردوسی در شاهنامه از جهان پهلوان سیستانی آفریده است، آن چنان انسان کامل و الهی مردی است که غایت مطلوب مولانا جلال الدین بلخی در عالم عرفان گردیده و آن خداوندگار عرفان چنین او را در پرده ی تصویر کشیده است:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
(کلیات شمس/ص ۲۰۳)

و این همان حال انتظار دل آزار است که مؤمنان در حسرت دیدار ولی زمان نالانند و برآنند که روزی جمال دل افروز جانان ببینند و گل مراد از آن گلزار چینند، و جز این مولانا جلال الدین چهل و هفت بار دیگر در کلیات شمس هنگام بیان معانی والای عرفانی یاد او می کند که در اینجا به ذکر مواردی چند بسنده می کنیم:

گر زخم خوری بر رو زخم دگر می جو رستم چکند در صف دسته گل و نسرین را
(همان/ص ۸۰)

یکی مثنی ازین بی دست و بی پا حدیث رستم دستان چه دانند
(همان/ص ۲۸۵)

طبل غزا بر آمد وز عشق لشکر آمد کو رستم سر آمد تا دست برگشاید
(همان/ص ۳۴۳)

و آنجا که لشکر عشق تاختن آرد، هیچ دلاوری را پای ماندن نماند. و جلال الدین در جای دیگر فرماید:

چون بوی عنایت تو باشد زان همه رستم جهادند
چون از بر تو مدد نباشد گر حمزه و رستمند بادند
(همان/ص ۲۸۸)

آنجا که مردان در پای عشق سر تسلیم فرود آرند، اگر عنایت الهی در میان باشد و لطف حق دستگیر آید، زان رستم میدان نبردند و اگر مدد از بارگاه غیب در نرسد، از حمزه و رستم با همه ی دلاوری ها کاری نیاید:

طفلیست سخن گفتن مردیست خموش کردن تو رستم چالاکی نی کودک چالیکی
(همان/ص ۹۵۶)

و چه نسبت است کودک چالیک را با رستم فرهیخته ی چالاک.

بادیه ای هایل است راه دل و کی رسد جز که دل پر دلی رستم مردانه ای

(همان/ص ۱۱۱۷)

هر حماسه قهرمانی دارد که همه ی آرمان ها و آرزوهای یک قوم در وجود او مجسم می شود، چون آشیل در ایلید هُمَر و رامان در رامایانا هندی.^۱ حماسه ی حکیم فردوسی نیز چنین است، چنانکه رستم، همه ی دوران پهلوانی شاهنامه را با بینشی عرفانی و الهی بر محور وجود خود حرکت می دهد، و همه از او مدد می جویند، و به عنوان پیر و مرشد کامل راهدان راهشناس، وجود عنقا وار وی را در قاف زندگانی خود سایه افکن می بینند. چنانکه حافظ شیرازی، سرگشته و به جان آمده از جفای روزگار، با سینه ی مالمال از درد، وقتی، مرهمی از خدا می طلبد و می گوید:

سینه مالمال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

(دیوان حافظ/ غزل ۴۷۰/ ص ۳۳۱)

آنگاه که دستش از همه جا کوتاه می شود؛ به نجات بخش باستانی ایران، جهان پهلوان حماسه ی فردوسی، یعنی رستم دستان پناه می برد و به زیرکی و استادی و هنرمندی از او یاری می خواهد:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی
آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی

(همان/ غزل ۴۷۰/ ص ۳۳۱)

حاصل کلام آنکه، هدف در دو مکتب فکری حماسه و عرفان، مبارزه است. اما نخستین را دشمن آشکار است و آن دیگر را دشمن نهان، یکی را ستیزه با دیو درون است و آن دیگر را جدال با دیو درون و همین گره خوردگی میان آن دو مکتب، سبب شده بن مایه های تفکر عرفانی در اساطیر و حماسه های ایرانی نیز یکی از موضوعات مورد بحث این کتاب باشد.

درخصوص پیشینه ی موضوع مورد بحث این پژوهش باید گفت، با اینکه تاکنون تحقیقات فراوانی در خصوص تأثیر فرهنگ ایران باستان بر آثار منظوم و منثور شعرا و نویسندگان توسط پژوهشگران شهیر ایرانی و غیر ایرانی، صورت گرفته، ولی به طور اخص آثار منظوم و منثور مولانا از دریچه ی فرهنگ ایران باستان بررسی نگردیده بود. تا اینکه لطف ایزد منان، بر آن واقع گردید که به گونه ای متفاوت و از منظری دیگر، به آثار مولانا پرداخته شود.

^۱ اسلامی ندوشن، محمد علی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۲۹۱

بنابراین در این کتاب سعی بر این است که رسوب و تأثیرگذاری اندیشه ایران باستان در افکار و اندیشه‌ی مولوی بررسی گردد و هدف اصلی در این پژوهش این است که، با نگرش به کارنامه‌ی نیاکان خود، دریابیم فرهنگ در سرزمین ایران، جایگاه بس والایی دارد و در آن ناب‌ترین اندیشه‌های انسان امروز وجود دارد که می‌تواند پیش‌کشی بسیار ارزنده، برای نسل آینده باشد. آیندگانی که با استناد به سخنورانی چون محمد معین، استاد پورداوود، بدیع‌الزمان فروزانفر، بهرام فره‌وشی، ذبیح‌الله صفا، احمد نفعلی، خانلری و ژاله آموزگار و استادان و صاحب‌نظران دیگر، عشق به فرهنگ و ادب باستان را در دل‌ها به وجود آوردند و تفکر و تعمق روی فرهنگ و ادب باستان را، در اذهان زنده کنند تا زمینه‌ی تحقیق و تفحص در آثار بزرگان این مرز و بوم را، در میزان تأثیرپذیری از فرهنگ ایران باستان فراهم نمایند. چیزی که در این کتاب بر روی آثار ارزنده‌ی مولانا، شاهکار عرفان اسلامی صورت گرفته است. بیان این نکته که، او نیز مانند دیگر شاعران پارسی‌گو، واژه و مفهومی را که برای القای مضامین خود به کار می‌برد و به هر یک از جنبه‌های زندگی که می‌پردازد به نوعی در ناخودآگاه و حافظه تاریخی او وجود داشته و هیچ کدام تازه به وجود نیامده است، و اینکه مولانا نیز به عنوان یک ایرانی متعهد به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه تحت تأثیر اندیشه‌های ایران کهن، قرار گرفته است.

و در نهایت باید در اشاره به اهمیت و ضرورت انجام این تحقیق گفت، آنچه در سیر تاریخ بر سرزمین ایران گذشت و تحولاتی که در رفت و آمد بیگانگان رخ داد و تندبادهای حوادث زمان که به این مرز و بوم وزید، هیچ کدام درخت تنومند ملیت ما را ریشه کن نکرد و آداب و سنن و تمدن ما با وجود حوادث و پیشامدهای ناگوار تاریخی و انقلابات و تحولات اجتماعی و سیاسی و مذهبی، همچنان پایدار ماند و پیوسته این فرهنگ غنی و پربرابر به مدد سخن‌سرایان این سرزمین، که همچون پیری کهنسال، افسانه‌های اعصار و قرون و داستانهای با عظمت روزگاران گذشته را برای فرزندان این آب و خاک، بازگو کرده اند، از ویران‌شدگی کناره‌جست و طلب جاودانگی کرد. بنابراین اهداف و اهمیت این پژوهش درباره‌ی این میراث قرون مایه که بستر نازش هر ایرانی است، آن است که بتوانیم گذشته‌ی ناچیزی از ارزشهای پرافتخار پیشینیان خود را در آثار سخن‌سرایان بزرگ ایران زمین (مولانا در کلیه‌ی آثارش) بیان کنیم و امروز نیز با تکرار این گذشته‌ی جاویدان و فرمند که همواره شاخ و برگ‌های کهن آن بر تمدن‌های سایر ملل سایه افکنده است، بر سر خوان گسترده‌ی فرهنگ جهان بنشینیم و جهان ایرانی را که جهانی فراخ، شگرف و روشن است و در آن ارزشمندترین اندیشه‌های ایران امروز را می‌توان یافت، به آیندگان هدیه کنیم.

بنابراین کوشش حاضر بر این است که برخی از آثار فرهنگ و یا تمدن ایران باستان را در ادبیات منظوم و منثور پس از اسلام (مولانا) بررسی کرده و تصویری که نشان دهنده ی بخش کوچکی از فرهنگ گسترده و کهن ایران زمین است را بیان نماید، و نشان دهنده ی این مهم باشد که، به گویندگان مسلمان ایرانی هم، از دین یکتاپرستی نیاکانشان، لغات و تعبیراتی به ارث رسید و سرمایه ی زبان فارسی گردید، آن چنان که ادبیات فارسی همیشه با مهر و نشان ایران باستان آراسته است. دل یک گوینده ی ایرانی پس از خاموش شدن آتشکده ها، باز آتشکده ی عشق است و درمان دردش در دست پیر معانی است که دیرگاهی است از دیار دیرین خود رخت برپسته و دیگر دست کسی به دامن او نمی رسد. همان گونه که یادآور شدیم ملاک تقسیم بندی در فصلهای این کتاب آن مقدار از فرهنگ باستانی که در ادبیات منظوم و منثور مولانا راه یافته است.

امید است این پژوهش مورد استفاده دانشجویان و علاقه مندان در مؤسسات آموزشی قرار گیرد و چراغی باشد فراوی آیندگان برای شناساندن هر چه بیشتر فرهنگ ایران زمین به جهان و جهانیان.

ان شاء...